



موضوع:

تاریخ

نام و نام خانوادگی

هدف:

خَلَزون از خواب بیدار شد . خیلی آرام خَرِکت کرد .
 او هر روز صُبْح زود به کنار سبزه ها می رود و صُبْحانه می خورد .
 حلزون در حال خَرِکت به کِرِم کوچکی رسید .
 کِرِم از دیدن خَلَزون خیلی خوشحال شد .
 آنها با هم خَرَف می زدند و شادی می کردند .
 کِرِم پرسید : این صَدَفِ مارپیچ برای چیست ؟
 خَلَزون لبخندی زد و گفت : هر وقت احساسِ ترسِ کُنم ، همه ی
 بَدَنم را داخلِ این صَدَفِ می بَرَم . اما در حالِ خَرِکتِ سَر و بَدَنم از
 صَدَفِ بیرون است .

آیا می دانی که به من حیوانِ خانه به دوش هم می گویند؟



حلزون

